

موجود در پرونده‌های وینستون چرچیل حاکی از این است که بریتانیا یا باید «پاسخ مؤدبانه‌ای» به شاه بدهد که ضمن ابراز همدردی هیچ رهنمودی در بر نداشته باشد؛ یا اینکه به موازات خط‌مشی امریکاییان او را دلگرم سازد؛ یا اینکه از او بخواهد مبارزه همه‌جانبه‌ای را علیه مصدق برعهده بگیرد. يك امکان دیگر این بود که از شاه بکلی چشم‌پوشند و براساس این فرضیه ناخوشایند اقدام کنند که مصدق فرمانروای بی‌چون و چرای ایران و تنها سد در برابر کمونیسم است. سرانجام مشاوران نخست‌وزیر تصمیم گرفتند که محتاطانه‌تر این است که انگلستان خط‌مشی امریکا را دنبال کند. «با این کار ما دست خودمان را در گفتگو با امریکاییان و این استدلال که میدان‌دادن به مصدق اشتباه است تقویت خواهیم کرد.»^{۵۰}

طی دو روز بعدی شاه و ثریا هر بار شام و ناهار خود را در سالن عمومی هتل صرف می‌کردند. درحالی‌که ثریا به‌ظاهر بی‌پول در مغازه‌ها پرسه می‌زد، شاه چندین مصاحبه مطبوعاتی غیررسمی کرد و ضمن آنها پیامی را که امریکاییان به او القا کرده بودند تکرار نمود. خبرنگار آموشیتدپرس آخرین تلکسهای واصله از تهران را برای شاه قرائت می‌کرد. به‌گفته سفارت انگلیس: «شاه عینکش را به چشم می‌گذاشت و با شیوه‌ای فریبنده که او را نزد حضار محبوب می‌ساخت با انگلیسی شمرده خود اخبار را تفسیر می‌کرد.» بعداً که شاه تلگرامهای خود را دریافت کرد با خواندن آنها برای نمایندگان مطبوعات نظر محبت آنها را جلب کرد. عده روزنامه‌نگارانی که ادعا می‌کنند در کنار شاه روی نیمکت نشسته و گفتگوی خصوصی با او داشته‌اند بسیار است. درحالی‌که احتمال می‌رود او این همه کلمات را در برخورد با نمایندگان مطبوعات ایراد نکرده باشد، اذعان دارد که: «روزنامه‌نگاران صمیمانه و با نزاکت با او رفتار کردند. و او از قدرت مطبوعات در جهان مدرن برخوردار شده‌است.»^{۵۱}

در آغاز توده‌های جمعیت در تهران همگی مخالف شاه بودند. اما رفته‌رفته موج مسیر خود را تغییر داد. سربازان در خیابانها ظاهر

50) Public Record Office, London, FO 104659. 80648 EP 1943/EG.

51) Public Record Office, London, FO 371/104658. 8064. EP 1941.

شدند و نشان دادند که ارتش هنوز به شاه و زاهدی وفادار است. آنگاه تظاهرکنندگانی که سازمان سیا به آنان پول پرداخته بود و بتوسط دو برادر جاسوس روزولت گرد آمده بودند با فریادهای «زننده باد شاه» و «زننده باد امریکا» از جنوب تهران براه افتادند و بر فریادهای «یانکی به خانه برگرد» غالب شدند.^{۵۳}

عکسهای شاه به دیوارها و ویتترین مفازه‌ها چسبانده شد. گروه‌های طرفدار و مخالف شاه در خیابانها به زد و خورد پرداختند. مصدق سرنگون شد. مردم زاهدی را با حسن قبول پذیرفتند و او نخست‌وزیری را در دست گرفت.^{۵۴}

روز ۱۹ اوت ۱۹۵۳، هنگام صرف ناهار بود که این اخبار به رم رسید. خبرنگار آسوشیتدپرس در حالیکه تلگرامی در دست داشت به سوی شاه دوید. تلگرام به این مضمون بود: «مصدق ساقط شد. ارتش شاهنشاهی تهران را تحت کنترل دارد. زاهدی نخست‌وزیر.» ثریا به‌گریه افتاد. رنگ شاه سفید شد و آنگاه گفت: «من می‌دانستم که آنها مرا دوست دارند.»^{۵۴}

سپس به نوشیدن شامپانی با روزنامه‌نگاران پرداخت و به‌کشورش پرواز کرد. در تهران طرفداران شاه کوشیده بودند مجسمه‌های واژگون‌شده رضاشاه را دوباره برپا سازند. شاه به کیم روزولت مأمور سیا گفت: «من تخت و تاج خود را به خدا، به ملت و به شما مدیونم.»^{۵۴} بسیاری از مخالفان شاه عقیده داشتند نقش سیا در این جریان مهمتر از نقش خدا بوده‌است. این امر واقعیت دارد که عملیات

* يك شاهد عینی این صحنه را «يك دسته عجیب و غریب» توصیف می‌کند و می‌گوید: «ورزشکاران کباده‌کش، وزنه‌برداران میل‌بدست و کشتی‌گیرانی که عضله می‌گرفتند در میان جمعیت بودند. بتدریج که عده تماشاچیان زیادتر می‌شد این گروه شکفت‌انگیز هم‌آهنگ به دادن شعار به‌نفع شاه پرداختند. جمعیت دنبال آرای آنها را گرفت و در همانجا پس از لحظه‌ای تردید، توازن روانشناسی عمومی علیه مصدق چرخید.»

(۵۲) مجله ساتردی ایوینگ پست، ۳ نوامبر ۱۹۵۳.

53) Laing, *The Shah*, p. 137.

54) Roosevelt, *Countercoup*.

سازمان سیا و «ام آی ۶» بسیار مهم بوده است. اما آنها بتنهایی نمی توانستند مصدق را برکنار سازند. تظاهرات در واقع با پول «ام آی ۶» و سیا شروع شد. هیچ کس نمی داند چقدر خرج کردند - اما پول بتنهایی نمی تواند نحوه ای را که تظاهرات به این سرعت در سراسر شهر پخش شد توجیه کند. بهای سیاست مصدق به نظر بسیاری از مردم بسیار گران آمده بود و نارضایتی گسترده از حکومت او از قبل وجود داشت. سازمان سیا و «ام آی ۶» جرقه ای ایجاد کردند اما فتیله این آتش ایرانی بود. با این وصف این حادثه به بسیاری از ایرانیان ثابت کرد که شاه اگر آلت دست انگلیسیها نباشد عروسک امریکاییهاست.

بلافاصله پس از کودتا، زاهدی نخست وزیر و پسرش اردشیر که در جمع آوری تظاهرکنندگان به او کمک کرده بود با مشاوران امریکایی خود ملاقات کردند. زاهدی گفت که قصد دارد اختلاف با انگلستان را بر سر نفت هرچه زودتر حل کند و امریکا بی درنگ قول داد وامهایی را که به مصدق پرداخته بود به او بدهد. نخستین وجه باقیمانده بودجه سری سیا برای کودتا در گاو صندوق روزولت بود. سپس ایالات متحد برای تأمین بودجه جاری ایران در سال مالی ۱۹۵۴ مبلغ ۶۰ میلیون دلار و در ۱۹۵۵ مبلغ ۵۳ میلیون دلار و در ۱۹۵۶ مبلغ ۳۵ میلیون دلار به ایران پرداخت.

بسیاری از طرفداران مصدق زندانی شدند و وزیر امور خارجه اش اعدام شد. اما حمام خون به راه نیفتاد. مصدق محاکمه شد و در دادگاه انگلیسیها را به توطئه براندازی خود متهم کرد. او از ایرانیان خواست که نفوذ خارجی را براندازند. مصدق به سه سال حبس محکوم شد و بقیه عمر را تا ۱۹۶۷ که درگذشت در ملک شخصی اش تحت نظر مقامات امنیتی سپری کرد.

این داستان غم انگیز و نخستین تماس با تبعید گویا چند چیز را به شاه آموخت. اولاً گرچه نفوذ انگلیس در ایران هنوز بسیار قوی مانده بود ولی امریکا بیش از پیش در جهان بانفوذ شده است. در نتیجه شاه سیاست دیرینه ایران را که شرق و غرب را به جان هم می انداخت رها

کرد و برای پشتیبانی از رژیم خود به ایالات متحد آمریکا روی آورد. در طول نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ شاه کار زیادی در اصلاح ساختار اصولاً فئودالی کشورش انجام نداد. او مانند پدرش بیشتر به توسعه قدرت نظامی‌اش علاقه‌مند بود و مرتب از آمریکا و سایر متحدانش تقاضای کمک نظامی بیشتر می‌کرد.

ثانیاً تصمیم‌گرفت هرگز به کسی اجازه ندهد که مثل مصدق مستقل از دربار کسب قدرت کند. از این پس سعی او این بود که حکومت‌هایی که بر سر کار می‌آیند از درباریان باشند. بمنظور از بین بردن هرگونه مخالفت داخلی، با کمک سازمان سیا و موساد، سرویس جاسوسی اسرائیل به ایجاد پلیس مخفی وحشتناک خود پرداخت که به ساواک مشهور شد. این نام از حروف نخست «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» تشکیل شده بود. ساواک چه در داخل و چه در خارج از ایران شهرتی ترسناک پیدا کرد و در واقع به صورت مظهر زیاده‌رویهای تمام جوامعی درآمد که پلیس مخفی دارند.

ثالثاً تجربه مصدق شاه را متقاعد ساخت که باید از خودش پول داشته باشد، آن‌هم خارج از کشور. از این تاریخ بود که او به اعضای خانواده‌اش اجازه ثروت‌اندوزی داد.

بالاخره، و شاید خطرناکتر از همه اینکه معتقد شد بازگشت او به سلطنت به دلیل نوعی رابطه الهام‌گرفته از خدا بین او و ملت ایران است. او در حال هیجان‌زدگی در رم گفته بود: «من می‌دانستم که آنها مرا دوست دارند.» بخت مساعدش در جان به سلامت بردن از سوء-قصد‌های بعدی، اعتقاد او را در حمایت الهی تقویت کرد.

شاه در آخرین خاطراتی که در ضمن تبعید دومش نوشته است می‌گوید: «پیش از ۱۹۵۳ من یک پادشاه موروثی بیش نبودم ولی پس از آن واقعاً مردم مرا انتخاب کردند.» حتی پس از آنکه کشور را یکبار دیگر در ژانویه ۱۹۷۹ ترک کرد این اعتقاد در او باقی ماند و منشأ بدبختی او نیز همین بود. ۵۵

* * *

بعد از ظهر ۱۶ ژانویه که هواپیمای آبی و سفید ۷۰۷ به فرودگاه اسوان نزدیک شد، شاه دوباره به کابین خلبان رفت و به سرهنگ معزی پیوست. او شخصاً هواپیما را بر زمین نشاند و تا جایی که پرزیدنت سادات و همسرش با گارد احترام در انتهای قالی قرمز ایستاده بودند، هدایت کرد. بیست و یک تیر توپ شلیک شد، موزیک نظامی سرود شاهنشاهی ایران و سرود ملی مصر را نواخت. دیگر هیچ‌گاه و در هیچ نقطه‌ای از جهان چنین مراسم احترامی برای او برگزار نشد.

Reza.Golshah.Com

فصل چهارم

میزبان

در اسوان، بعد از ظهری گرم و مطبوع بود؛ درست از همان روزهایی که پرستوها تا مسافت‌های دور پرواز می‌کنند. شاه به آهستگی از هواپیما خارج شد و خسته و پژمرده می‌نمود؛ علی‌رغم سفارش مقامات مصری که باید با شاه سرنگون‌شده با احتیاط بیشتری رفتار شود، سادات قدم پیش نهاد تا گونه‌های او را ببوسد. به شاه گفت: «مطمئن باش محمد، تو در کشور خودت و در میان ملت خودت و برادرانت هستی.» چشمان شاه پر از اشک شد.¹

مصر همیشه این‌چنین خوش‌استقبال نبوده است. پس از آنکه ملک فاروق برادر زن اول شاه ضمن کودتای ۱۹۵۲ سرنگون شد، مصر تبدیل به مخالف شماره یک شاه در منطقه گردید. جانشین فاروق، جمال عبدالناصر سوسیالیست و انقلابی کوشید جهان عرب را متحد سازد. او نه تنها با اصل سلطنت شاه بلکه با سیاست خارجی او نیز

1) Jehan Sadat, *A Woman of Egypt*, (New York: Simon and Schuster, 1987), p. 398.

بشدت مخالف بود.

در ۱۹۷۰ که انورسادات جانشین ناصر در ریاست جمهوری مصر شد، به تغییردادن جهت سیاست مصر پرداخت. نزدیکی با ایران یکی از نتایج این تغییرجهت بود. یک سال پیش از این تاریخ سادات و شاه در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در رباط که بمنظور اخذ تدابیر لازم برای حفاظت اماکن مقدسه تحت اشغال اسرائیل تشکیل شده بود، ابتدا با یکدیگر مناقشه کرده و سپس با یکدیگر دوست شده بودند. کنفرانس مزبور به دنبال آتش‌سوزی مسجدالاقصی به دست یک جهانگرد دیوانه تشکیل شد. سادات پاسخ شاه را به اعتراضاتش بسیار ضعیف دانست و آن را به زبان آورد. اما پس از آنکه شاه با اوقات تلخی به او جواب داد، سادات به فارسی به او گفت: «من رشته محبت تو پاره می‌کنم/ شاید گره خورد به تو نزدیک‌تر شوم.» او همچنین دوست داشت به شاه خاطر نشان سازد که نخستین باری که او را دیده بود ضمن یک رژه نظامی در قاهره بمناسبت ازدواج محمدرضا با شاهزاده خانم فوزیه در ۱۹۳۹ بوده است. سادات با خنده می‌گفت: «شما در جایگاه مخصوص ایستاده بودید و من در صف رژه‌دهندگان از برابرتان گذشتم. فاصله بین ما دو نفر بظاهر بسیار کم ولی در باطن زیاد بود. شما ولیعهد یک مملکت بودید و من یک افسر جزء اهل دهکده‌ای که حتی اسم آن هرگز به گوشتان نخورده بود.»^۲

سادات در اکتبر ۱۹۷۱ در تهران با شاه ملاقات کرد و هر یک از آندو دیگری را با دوستی و نظریات استراتژیکی خود تحت تأثیر قرار داد. شاه به یکی از وزیرانش گفت: «ما باید چیزهای زیادی از همدیگر بیاموزیم. او مردی است با وسعت نظر زیاد که می‌داند چه می‌خواهد.»^۳

پس از آن، به نوشته خانم سادات، «آندو علاقه خاصی به هم پیدا کردند زیرا دو تمدن کهنسال خاورمیانه را رهبری می‌کردند — شاهنشاهی ایران ۲،۵۰۰ سال سابقه داشت و تمدن مصر به ۷،۰۰۰ سال عقب برمی‌گشت.»

2) Ibid., pp. 339-42.

3) Samuel Seger, *The Iranian Triangle, The Secret relations between Israel-Iran-U.S.A.*, (Tel Aviv, 1981), p. 125.

از اواسط دهه ۷۰ شاه کمکهای مالی هنگفتی به مصر کرد. پس از سفر رسمی که سادات و همسرش در ۱۹۷۶ به ایران کردند، خانم سادات و ملکه با یکدیگر دوست شدند. در این سفر جهان سادات تحت تأثیر پیشرفتهای ایران قرار گرفت اما بعداً گفت که از ولخرجیهای نامعقول ثروتمندان ایرانی وحشتزده شده است. یکی از مقامات بلندپایه دولت، ضیافتی به افتخار شاه و ملکه و سادات و همسرش برپا کرد. به نظر خانم سادات پلکان خانه این شخص از بلور ساخته شده بود، چندین کیلو خاویسار روی میزهای باغ نهاده بودند، به شاخه‌ها و تنه درختان میوه‌های مختلف آویخته بودند، موس شکلات در ظرفی به شکل قو عرضه شد، چندین دسته ارکستر به نوازندگی مشغول بودند و فواره‌ها آب می‌پاشیدند، بشقابها از طلای ناب بود. او هیچ‌گاه در مراسم دنیا چنین افراط‌کاریهایی ندیده بود. وقتی که ضیافت را ترك کردند به شوهرش گفت: «احساس می‌کنم در این کشور انقلابی روی خواهد داد.» و گفت می‌خواهد به شاه هشدار بدهد ولی شوهرش قهقش کرد که چنین کاری بکنند.^۴

سادات نیز مانند شاه خودش را با کشورش یکی می‌دانست. (مخالفان اصطلاح «قاطی کردن» را بکار می‌بردند.) هر یک از آندو رؤیاهای عظیمی در سر می‌پروراندند. هیچکدام نتوانستند این رؤیاها را به واقعیت تبدیل کنند ولی خوب یا بد، هر کدام تأثیری ماندنی بر خاورمیانه گذاشتند.

سادات شاید بیش از هر رهبر شرقی در سالهای دهه ۷۰ و ۸۰ کوشید با یکی از خارق‌العاده‌ترین پدیده‌های دوران جدید کنار بیاید: تأسیس و توسعه کشور اسرائیل. می‌گفت امیدوار نیست سفرش به بیت‌المقدس در ۱۹۷۷ صلح بیار آورد ولی يك كمك شكفت‌انگیز و تکان‌دهنده به آرمان آشتی است.

در پاییز ۱۹۷۸ در حالیکه در تهران قدرت از دست شاه بیرون می‌رفت و اغتشاشات علیه فرمانروایی او صفحه تلویزیونهای امریکا را پر کرده بود، سادات با مناخیم‌بگین و جیمی‌کارتز در تپه‌های

4) Sadat, *A Woman of Egypt*, pp. 341-42.

مریلند خلوت کرده بود و در پرکردن شکافهای آنچه بعدها موافقتنامه کمپ دیوید نامیده شد تلاش می‌کردند. موافقتنامه مزبور در آن هنگام يك اقدام تاریخی و کمک به حل مسالمت‌آمیز مسئله خاورمیانه تلقی شد، اما در حقیقت به منزوی شدن انورسادات و مصر از بسیاری از رهبران و دولتهای عرب منجر گردید. درحالیکه در جهان غرب سادات به عنوان چهره‌ای که آماده فداکاری برای خاتمه‌دادن به مناقشه بین اعراب و اسرائیل در خاورمیانه است مورد ستایش قرار می‌گرفت، در خود خاورمیانه بعنوان خائن و متقلب محکوم می‌شد.

در این ماههای آخر رژیم شاه، جهان‌سادات دائماً با فرح همسر شاه در تماس تلفنی بود. در ژانویه ۱۹۷۹ که انقلاب به اوج خون نزدیک می‌شد، خانم سادات از ملکه و شاه برای سفر به قاهره دعوت کرد. ۵ ابتدا آنها نپذیرفتند. شاه گمان می‌کرد که امریکاییها از وجود سادات استفاده می‌کنند تا او را از کشور خارج سازند. اما پس از آنکه تصمیم به ترك ایران گرفت، دعوت را پذیرفت و قرار شد در سر راه امریکا توقفی در اسوان داشته باشد.^۶

امیراصلان افشار رئیس کل تشریفات احساس کرد که در پس این تصمیم توطئه‌ای نهفته است. بعدها گفت: «تصور می‌کنم این يك توطئه امریکایی بود که شاه را به امریکا راه ندهند. اندکی پیش از آنکه ایران را ترك کنیم شاه به من دستور داد به سادات تلفن بزنم. ولسی تلفن در اعتصاب بود، و همینطور تلکس - حتی سفیر مصر نتوانست با قاهره تماس بگیرد. شاه گفت: «راه‌حلی پیدا کن.» در حدود ساعت ده یا یازده شب بود که از سفارت امریکا تلفن شد... «ما از طریق رادیو با حسنی مبارک معاون رئیس‌جمهوری مصر تماس گرفته‌ایم و آقای سادات پس‌فردا ساعت دو بعد از ظهر در اسوان منتظر شاه می‌باشد.» پس ملاحظه می‌کنید، امریکاییها همه‌چیز را آماده ساخته بودند.»

نظر کاخ سفید متفاوت بود. گاری سمیک دستیار زیگنیو برژینسکی

5) Ibid., pp. 389, 396-97.

6) Ibid., p. 398.

در امور ایران نوشته است که تصمیم آخرین لحظه شاه سه دیدار از مصر بکلی ترتیبات پیچیده‌ای را که برای ورودش به امریکا داده شده بود درهم ریخت «و درباره نیت واقعی از شبیه‌هایی به وجود آورد.» گزارشهایی به واشینگتن رسید که شاه امیدوار است با تکرار آنچه در ۱۹۵۳ روی داده بود به سلطنت بازگردد.

سادات و شاه به اتفاق همسرانشان عازم هتل اوپروی شدند که در يك جزیره مصنوعی در وسط رود نیل بنا شده است. سادات دستور داده بود عکسهای شاه را که از سفر سابقش باقی مانده بود در طول مسیر بیاویزند. وقتی شاه در اتومبیل قرار گرفت گریه سر داد. به سادات گفت افسران در فرودگاه گریسته و به وی التماس کرده بودند که کشور را ترك نکند. «احساس فرماندهی را دارم که از میدان جنگ گریخته است.»

به گفته خانم سادات، در آن هنگام شوهرش پیشنهاد کرد که به نیروی هوایی و دریایی ایران در مصر پناه بدهد و اظهار داشت: «تا زمانی که اوضاع در ایران تثبیت نشده مصر حاضر است آنها را بپذیرد.» شاه پاسخ داد: «امریکاییها اجازه این کار را نخواهند داد. آنها مرا مجبور به ترك کشورم کردند.» او در دنباله سخنانش برای سادات تعریف کرد که در فرودگاه سفیر امریکا مرتب به ساعتش نگاه می‌کرد و می‌گفت: «هر دقیقه‌ای که من در رفتن تأخیر کنم نه به نفع خودم خواهد بود و نه به نفع ایران.» (واقع امر این بود که ویلیم سالیوان سفیر امریکا آن روز در فرودگاه حضور نداشت.) سادات از شنیدن این سخنان تکان خورد. بعداً به همسرش گفت که باور نمی‌کند شاه به هیچ قدرت خارجی اجازه داده باشد چنین نفوذی در کشورش داشته باشد.

شاه و همراهانش پنج روز در اسوان بسر بردند. ملاقات‌کنندگان زیادی نداشتند. یکی از اشخاصی که بوسیله تلفن تماس گرفت کنستانتین پادشاه سابق یونان، طرف توجه خاص فرح بود. از ملکه و شاه را در حالتی یافت که سخت تکان خورده بودند و در مورد

اینکه چه باید بکنند بسیار پریشان‌خاطر و نامطمئن بودند. ۷. شخص دیگری که به تقاضای ملکه به اسوان آمد، يك فرانسوی با قیافه بسیار جوان و موهای مجعد کوتاه بود که در پس عینک اندکی گیج و مبہوت می‌نمود. او و يك پزشک ایرانی حتی‌المقدور بی سر و صدا از پاریس پرواز کرده بودند. مرد فرانسوی قبلاً چندین بار چنین سفرهایی به تهران کرده بود و نیاز به رازداری کامل را درک می‌کرد. نام او دکتر ژرژ فلاندرن بود و از پنج سال پیش سرطمان شاه را معالجه می‌کرد. اما حتی خود شاه واقعاً وسعت بیعاری‌اش را نفهمیده بود.

وقتی این دو وارد اسوان شدند، در پیدا کردن هتل او بروی دچار اشکال گردیدند. رودخانه تحت مراقبت بود و فقط اشخاص معدودی اجازه عبور از آن را داشتند. مرد فرانسوی از کافه‌ای در کنار نیل به هتل تلفن زد و ملکه را خواست. با قدری شگفتی متوجه شد که بلافاصله ارتباط او را با ملکه برقرار کردند. به فرانسه گفت: «علی‌احضرتا من هستم.»

ملکه صدای او را تشخیص داد و قایقی برایش فرستاد. دکتر فلاندرن تنها دو هفته پیش شاه را بدحال و عصبی در کاخ سلطنتی دیده بود. اما اکنون نسبتاً آرام‌تر می‌نمود و از دیدن دکترش اظهار خوشوقتی کرد. فلاندرن شاه را معاینه کرد، نمونه خونش را گرفت و سپس آماده مراجعت شد. هیچ‌کس دیگری در میان اطرافیان شاه نمی‌دانست او کیست و برای چه منظوری آمده‌است. ۸.

ملاقات‌کننده دیگری نیز بود که او هم مانند دکتر فلاندرن بی سروصدا سفر کرد و مثل او برای شاه جنبه حیاتی داشت. این شخص محمدجعفر بهبهانیان هفتاد و هفت‌ساله بود و اکنون از ویلای مجلل خود در بازل، پایتخت بانکی سویس می‌آمد چون از نیروهایی که قیام مردم ایران رها کرده بود بشدت می‌ترسید.

بهبهانیان با صورت گرد و سبیل خاکستری کوچک و لبخند ظریف خود بیشتر به پدربزرگهای مهربان مویسی - یا شاید دندان‌پزشکان

7) Radji, *In the Service of the Peacock Throne*, p. 314.

۸) مصاحبه نگارنده با ژرژ فلاندرن، ۲۶ فوریه و ۴ آوریل ۱۹۸۵.

بازنشسته - شباهت دارد. او قبلاً رئیس املاك سلطنتی و مدیرکل حسابداری دربار بود و سرنخسهای ثروت شخصی شاه را در دست داشت. شاه از زمان نخستین تبعیدش در ۱۹۵۳ که خود را بی پول یافته بود، این ثروت را در داخل و خارج از کشور بر روی هم انباشته بود. بهبهانیان مانند بسیاری از نزدیکترین و عزیزترین افراد به شاه، در اوائل ۱۹۷۸ از آشوب و انقلاب نگرینخته بود. برعکس، در خلال بسیاری از ماههای آن سال، به گفته خودش به عنوان واسطه بین شاه و شریعتمداری، یکی از رهبران مذهبی عمل کرده بود. شریعتمداری به اندازه آیت الله خمینی تندرو نبود و تماس خود را در طول سال ۱۹۷۸ با شاه حفظ کرده بود. سرانجام بهبهانیان مقارن عید میلاد مسیح ۱۹۷۸ تهران را به مقصد خانه اش در بازل ترك نموده بود. بهبهانیان می گوید: «در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ از رادیو شنیدم که شاه ایران را به مقصد مصر ترك گفته است. همان روز بعد از ظهر به اسوان تلفن کردم و گفتم: اعلیحضرتا، آیا مایلید من به آنجا بیایم؟ شاه گفت: فوراً بیایید.»

در اسوان وقتی بهبهانیان به هتل رسید او را به آپارتمان اختصاصی شاه هدایت کردند. شاه به او گفت: «می خواهم امور مالی خود را شخصاً در دست بگیرم.» و به بهبهانیان دستور داد بی درنگ به کلیه بانکهای خارجی که شاه در آنها حساب داشت نامه هایی بنویسد و اطلاع دهد که از آن تاریخ اعلیحضرت شخصاً با آنها طرف معامله خواهد بود و او، یعنی جعفر بهبهانیان دیگر از جانب شاه اقدام نخواهد کرد.

بهبهانیان تنها يك مسئول امور مالی نبود. او درباره اشتباهاتی که در ایران صورت گرفته بود و چاره های ترمیم آنها عقاید محکمی داشت. او نیز مانند بسیاری از ایرانیان بخصوص نسل مسن تر معتقد بود که در پس بسیاری از تحولات ایران انگلیسیها قرار دارند. او بر این باور بود که انگلیسیها از اینکه شاه در سالهای اخیر تنبلی آنها را بشدت مورد انتقاد قرار داده است خشمگین اند. (در حقیقت شاه در محکوم ساختن انحطاط و فساد غرب لحن خشنی بکار برده بود.) بهبهانیان می گوید: «شاه ضمن يك مصاحبه مطبوعاتی به کارگران

انگلیسی توهین کرد و گفت آنها به خوبی کارگران ایرانی نیستند. در نتیجه انگلیسیها او را از سلطنت خلع کردند. او اکنون عقیده داشت اگر شاه پوزش بخواهد انگلیسیها او را به سلطنت باز خواهند گرداند. بنابراین يك نقشه اجرائی در برابر شاه نهاد.

«به او گفتم بلند شویم و از همینجا به مکه برویم. شما در آنجا زیارت خواهید کرد و مردم خواهند فهمید که يك مسلمان واقعی هستید. ما از ملك خالد (پادشاه عربستان سعودی) وامی خواهیم گرفت و سپس عازم انگلستان خواهیم شد و مسائل خود را با دولت بریتانیا حل خواهیم کرد. ما می توانیم از اینکه به کارگران انگلیسی توهین کرده ایم پوزش بخواهیم و آنگاه با پشتیبانی انگلیسیها به تهران برگردیم.»

بهبهانیان صمیمانه و عمیقاً معتقد بود که این ترفند کارها را روبراه خواهد کرد. شش سال بعد که او در خانه اش در بازل درباره این موضوع صحبت می کرد، هنوز به آن معتقد بود، آنهم اعتقاد کامل. می گفت هرکسی می داند که انگلیسیها همیشه در ایران چقدر بانفوذ بوده اند، علاوه بر آن، منافع ملکه انگلستان چنین ایجاب می کند. «من يك بانکدارم نه سیاستمدار، اما متوجه صمیمیت ملکه انگلیس نسبت به شاه شده ام. من در کاخ باکینگهام باملکه ناهار صرف کردم و سپس با وی در آسکوت ملاقات نمودم. او بی اندازه به شاه و خانواده اش علاقه مند بود.» (ملکه قرار بود با کشتی تفریحی اش موسوم به بریتانیا در ژانویه ۱۹۷۹ از یکی از بنادر ایران بازدید کند. در آخرین دقیقه، مسافرت به علت اغتشاشات ایران لغو شد و ملکه به دست خودش يك نامه محبت آمیز توأم با همدردی و ابراز تأسف برای شاه فرستاد.) شاه در بسیاری از بدگمانیهای بهبهانیان نسبت به انگلیسیها شريك بود. اما اکنون در اسوان با پیشنهاد بهبهانیان که او را زیر چتر حمایت انگلیسیها قرار می داد چندان موافق نبود. لذا با کسالت مشاور مالی اش را مرخص کرد.

به نظر می رسید فرح از این فکر خوشش نیامده است. پس از آنکه بهبهانیان افاق شاه را ترك کرد، مدتی نزد امیراصلان افشار و سرهنگ جهان بینی و سایرین توقف کرد. به گفته بهبهانیان ملکه

از اتاق بیرون دوید و فریاد زد: «مگر از روی جنازه من بگذرید و چنین نقشه‌ای را اجرا کنید.» او سخت خشمگین بود و به پهبانیان احساس کرد که تحقیر شده است. او نیز مانند عده‌ای دیگر از همسالان خودش که اطراف شاه بودند، زیاد از ملکه خوشش نمی‌آمد. ۹. در پیشنهاد پهبانیان می‌توان عوامل متعدد مسیر شکست‌انگیز و تقریباً سوررئالیستی را که مقدر بود شاه در تمام عمرش دنبال کند، یافت. نیروهای متناقض دائماً او را به سوی کشیدند. از یک سو سایه عظیم پدرش که به هیچ وجه نمی‌توانست با آن برابری کند. از سوی دیگر اعتقاد بجا در مورد دستکاریها و دخالت‌های بیگانگان - که در عین حال به همین دستکاریها متکی بود. از سوی کشش به سوی غرب که از آموزش غربی خودش و تشویق جهان غرب ناشی می‌شد، و از سوی دیگر گرایش به نوگرایی و اصلاح کشور. نظیر این خواسته‌ها در مورد اصلاحات از سوی مردم نیز عنوان می‌شد. ولی در مورد شاه با نوعی محافظه‌کاری آمیخته بود. با گذشت زمان می‌توان گفت که عوامل مزبور دست به دست هم داده موجب ایجاد این فکر در شاه شده بود که همه برضد او توطئه می‌کنند ولی او رابطه معنوی با ملت ایران دارد. آمیختن کورش کبیر و شیطان بزرگ و شکافی که به دنبال تأسیس کشور اسرائیل در خاورمیانه بوجود آمده بود. تقریباً غیرممکن بود، و این را رویدادهای بعد از بازگشت او به سلطنت در ۱۹۵۳ به یاری سازمان سیا و «ام آی ۶» نشان داده بود.

* * *

در میان کشورهای خاورمیانه ایران تنها کشوری بود که از ابتدا سیاست همکاری پنهانی با اسرائیل را در پیش گرفته بود. در واقع روابط با اسرائیل، مناسبات ایران با کلیه همسایگانش را تحت الشعاع قرار می‌داد.

تساهل ایرانیان نسبت به یهودیان یک سنت دیرینه و افتخارآمیز است. در کتاب عزرا آمده است که وقتی کورش بابل را در ۵۳۹ پیش از میلاد فتح کرد، یهودیانی را که در این شهر به اسارت گرفته شده

بودند آزاد کرد و به آنان اجازه داد به اورشلیم بازگردند، یعنی به همانجایی که فاتحان بابلی آنها را آورده بودند.

پس از این واقعه جامعه یهودیان شروع به پخش شدن در ایران کرد و در نیمه قرن بیستم شاید در حدود یکصد هزار یهودی در ایران بسر می بردند. تا زمانی که رضاخان زمام امور را در دست گرفت آنان در محله های مخصوص خودشان زیست می کردند. ولی رضاشاه به عنوان بخشی از سیاست خود مبنی بر کاستن قدرت سنتی طبقات زمیندار، در ۱۹۲۷ دستور داد که یهودیان می توانند مالک زمین شوند و در خارج از محله های مخصوص خودشان زندگی کنند.^{۱۰}

در ۱۹۴۸ که دولت اسرائیل تأسیس شد ایران به یهودیان عراقی که برخلاف یهودیان ایرانی مورد سرکوب قرار گرفته بودند اجازه داد از طریق ایران به اسرائیل فرار کنند. در این هنگام یکی از وظایف اصلی موساد، سرویس جاسوسی اسرائیل، این بود که مهاجرت یهودیان به اسرائیل را تسهیل کند. دولت ایران به مأموران موساد اجازه داد در تهران فعالیت کنند، یعنی به عبارت دیگر از بدو تأسیس دولت اسرائیل، ایران از اعراب حمایت لفظی می کرد و به اسرائیل کمک پنهانی می داد. این یک طرح بادوام بود.*

در ژوئیه ۱۹۴۹ موافقتنامه های گوناگون ترک مخصوصه بین اسرائیل و دولتهای عربی رسماً به جنگ ۱۹۴۸ خاتمه داد و موقعیت ارضی اسرائیل را تثبیت کرد. اکنون هدف اصلی سیاست خارجی اسرائیل شکستن دیوار انزوای سیاسی در منطقه بود. نخستین موفقیت در شناسایی کامل دیپلوماتیک آن کشور از جانب ترکیه در ۱۹۴۹ بدست

10) Robert Reppa, *Israel and Iran* (New York: Praeger, 1974), p. 86.

* نماینده آژانس یهود در تهران که يك ایرانی بود در ۱۹۴۸ گزارش داد: «اقداماتی صورت گرفته که مسلمانان را علیه یهودیان بطور اعم و مردم اسرائیل بطور اخص تحریک کنند. تا بحال هزاران تن «مجاهد اسلام» نامنویسی کرده اند و در میان عامه مردم سروصدای زیادی به راه افتاده است. اما تردیدی نیست که حتی ده نفر از اینها هم از مرز عبور نخواهند کرد. بنابراین از ناحیه اولاد کورش، آریاییهای حقیقی دیروز که امروز برادر همخون عربها شده اند جای ترس و نگرانی نیست.»

آمد. دومین موفقیت شناسایی دوفاکتوی ایران در ۱۹۵۰ بود. از اسناد بایگانی اسرائیل معلوم می‌شود که شناسایی دوفاکتوی اسرائیل تصمیم شخص شاه نبوده است. (در این موقع شاه چندین قدرتی نداشت.) اسرائیل شناسایی دوفاکتوی خود را با پرداخت رشوه قابل توجهی به محمد ساعد نخست‌وزیر وقت ایران بدست آورد. مذاکرات را از جانب اسرائیل یک امریکایی که هنوز در پرونده‌ها فقط «آدم» شناخته می‌شود و با موساد همکاری داشته است رهبری می‌کرد. او ضمناً یک تاجر ایرانی را می‌شناخت که با نخست‌وزیر دوست و «شریک تجارتي» بود. از طریق این شخص نخست‌وزیر مطالبه ۴۰۰،۰۰۰ دلار کرد تا موافقت هیئت وزیران را جلب و شاه را متقاعد سازد که شناسایی دوفاکتوی اسرائیل خدمت به منافع ملی ایران است. این تقاضا منجر به بحث پر شر و شوری در وزارت خارجه اسرائیل گردید. نه تنها فراهم کردن این مبلغ هنگامت برای دولت نو بنیاد بسیار دشوار بود، بلکه بسیاری از مقامات اسرائیلی با شدت و حدت استدلال می‌کردند که اسرائیل نباید حیات خود را با پرداخت رشوه و اشاعه فساد آغاز کند. ولی «آدم» به ابتکار خودش قسط اولیه پول را که ۱۲،۴۰۰ دلار بود به تاجر مزبور و نخست‌وزیر پرداخت. نتایج این کار آنی بود. نخست‌وزیر درباره اینکه باید بین سیاست و مذهب تفکیک قائل شد با روحانیون به مذاکره پرداخت. تغییراتی در اعضای کابینه‌اش داد تا رأی موافق را تأمین کند و با شاه به گفتگو پرداخت.

از قراری که به اسرائیلیها گزارش دادند شاه گفته بود: «اگر نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه موافق شناسایی اسرائیل هستند، من حرفی ندارم.» بنابراین مبلغ ۴۰۰،۰۰۰ دلار پرداخته شد. این تماسهای اولیه و رشوه‌ها سی سال بعد منجر به همکاری سیاسی و نظامی و امنیتی بین ایران و اسرائیل گردید.

منافع مشترك دو دولت روشن بود. اولاً ایران می‌توانست نفت اسرائیل را تأمین کند و در مقابل اسرائیل قادر بود کالاهای ساخته شده از جمله جنگ افزار و نیز انواع کارشناس به ایران بفرستد. ثانیاً موساد همراه با سازمان سیا نقش مهمی در تأسیس ساواک در سالهای

نیمه دهه ۵۰ ایفا کرد. ۱۱

• • •

پس از سرنگونی مصدق در ۱۹۵۳ ایالات متحد امریکا دست به کار شد تا به عنوان قدرت فائقه خارجی در ایران جانشین انگلستان بشود - هرچند بسیاری از ایرانیان سالخورده (نظیر جعفر بهبهانیان) تا چند دهه بعد بر این عقیده پابرجا بودند که هنوز انگلیسیها سرنخها را در دست دارند و امریکاییها فقط آلت دست آنان بشمار می روند. شاه تشخیص داد که دوستان غربی او بیش از هر چیز خواهان يك ایران باثبات و دوست هستند. بتدریج که سالهای دهه ۵۰ پیش می رفت يك سلسله کودتا و ضدکودتا و جنگ و انقلاب و بی نظمی داخلی خاورمیانه را تبدیل به یکی از بی ثبات ترین مناطق روی زمین کرد، منطقی ای که به گفته يك مورخ مشهور «صدای فروریختن تخت و تاجها در آن پیچیده بود». ۱۲ ابتدا ملك فاروق از سلطنت خلع شد. سپس مصر کوشید ملك حسین پادشاه اردن را سرنگون کند. در عراق، همسایه ایران، خاندان سلطنت هاشمی در کودتای ۱۹۵۸ قتل عام شد و يك دیکتاتوری طرفدار شوروی جانشین آن گردید.

شاه مشاهده کرد که از سوی دشمنان محاصره شده است. صرف نظر از رژیمهای تندروی جدید عرب، اتحاد شوروی همسایه ستیزه جو و تهدیدکننده باقی مانده بود - چنانکه روسیه تزاری نیز تقریباً همیشه نسبت به ایران همین وضع را داشت. در چنین اوضاع و احوالی بود که شاه تصمیم گرفت همان کار پدرش را بکند: هرگونه مخالفان احتمالی خود را نابود سازد و تقویت نیروهای مسلح را پایه قدرتش قرار بدهد.

می توان تصور کرد که این کار شاه با نوای جنگ سرد آن دوران هم آهنگ بوده است. با این حال اسناد وزارت خارجه امریکا که طبق قانون آزادی اطلاعات منتشر شده است نشان می دهد که پرزیدنت آیزنهاور و وزیر خارجه اش جان فاستر دالس و بعدها پرزیدنت کندی و جانسون، همگی درباره قابلیت شاه دچار شك و شبیه بوده اند.

11) Uri Bialer, *Middle East Journal* 39 (Spring 1985).

12) Rubin, *Paved with Good Intentions*, p. 98.

همه آنان در مورد توانایی شاه در اداره مؤثر ایران تردید داشته و دائماً می‌کوشیده‌اند اشتباه‌های سیری ناپذیر او را برای دریافت جنگ‌افزار محدود سازند.

به‌عنوان مثال، وقتی شاه در مارس ۱۹۵۶ با دالس ملاقات کرد، به دالس اظهار نمود که به عقیده او ایران «بحرانی‌ترین نقطه جهان امروزی است.» دالس پاسخ داد تعداد زیادی کشور در جهان وجود دارند که خودشان را در همین وضعیت می‌بینند. اگر قرار شود دولت آمریکا به خواسته‌های هر یک پاسخ مثبت بدهد، مجموع مبلغ کمک‌هایی که باید بپردازد سر به ارقام نجومی خواهد زد. شاه تقاضای سالی ۷۵ میلیون دلار کمک نظامی علی‌سه سال آینده کرد، ولی دالس عقیده داشت این مبلغ زیاد است.* شاه اظهار داشت که به عقیده او شاید ایالات متحد در کشورهای دیگر از قبیل ویتنام زیاد خرج می‌کند، هر چند اذعان داشت که این کشور از اهمیت فراوانی برخوردار است. می‌گفت وضع ویتنام به این دلیل به این شکل درآمده که ما دیر دست‌بکار شده‌ایم. او نمی‌خواست «شاهد باشد که ما همین اشتباه را در ایران تکرار کنیم که چند برابر پرایمان گران‌تر تمام خواهد

* بنا به گزارش شخص دالس به آیزنهاور درباره این مذاکره: «من اظهار نمودم همین مطالب را مقامات پاکستانی به من گفته‌اند و اکنون که باید از اینجا به هند بروم یقیناً نهر و همینها را تکرار خواهد کرد و بعد هم به هر کشوری ضمن سفرم با بگزارم تقاضاهایشان در زمینه اینکه حمایت از آنها برای جلوگیری از گسترش کمونیسم ضروری است بسیار زیاد خواهد بود. به شاه گفتم این سفر تنها بخشی از جهان را دربر می‌گیرد اما تا بحال به هرجایی که رفته‌ام همین نظرها را ابراز کرده‌اند. گفتم اگر تمام این کمکها به یکدیگر افزوده شوند مجموع آنها سر به ارقام نجومی خواهد زد.» آنگاه دالس به شاه يك درس حقوقی داد و برایش تشریح کرد که طبق قانون اساسی آمریکا قوه مجریه بتنها می‌تواند در اینگونه موارد تصمیم بگیرد و بعد پول آن را از مردم وصول کند. گفتم: «در روسیه می‌شود این کار را کرد چون تصمیمی را که در کرملین گرفته می‌شود می‌توان به يك پیچ تشبیه کرد که خود به خود در بدن مردم شوروی فرو می‌رود و بتدریج سفت‌تر می‌شود.»

شد. ۱۲.

شاه هر سال به درخواست کمک بیشتر ادامه می‌داد و دائماً تهدید می‌کرد که اگر امریکا به او کمک نکند، به جرگه کشورهای بیطرف خواهد پیوست یا به روسها روی خواهد کرد.*

دالس در ژانویه ۱۹۵۸ یکبار دیگر در تهران با او گفتگو کرد و بلافاصله اوقات تلخی خود را با ارسال تلگرامی بدین مضمون به آیزنهاور نشان داد: «شاه خودش را یک نایفه نظامی می‌پندارد و وزیران او در برابر وسوسه‌های نظامی شاه قادر نیستند از عهده مسائل اقتصادی آنی ایران برآیند.» دالس پیشنهاد کرد که «آیزنهاور شاه را با دورنمای تبادل نظر درباره مسائل نظامی مدرن خوشحال سازد.» چندی بعد آیزنهاور ضمن ملاقات با شاه در واشینگتن همین کار را کرد. او به شاه خاطر نشان ساخت که «نگهداری این همه نیرو برای یک جنگ محدود ممکن است از نظر اقتصادی مخالف با منظور باشد.» ۱۵.

به رغم سوابق آیزنهاور به عنوان فرمانده جنگ و رجل سیاسی، شاه هنوز ناراضی بود و در ۱۹۵۹ به این فکر افتاد که چنانچه امریکا کمک بیشتری ندهد با شوروی عهدنامه عدم تجاوز امضا کند.**

۱۳) یادداشت وزیر خارجه امریکا درباره مذاکره با شاه، ۶ مارس ۱۹۵۶:
110. 11. DU 3-956, State Department Document.

* یکی از تلگرامهای سفیر امریکا به وزارت خارجه آن کشور در ۱۹۵۷ اشاره می‌کند که «شاه بمراتب به دریافت اسلحه و تجهیزات نظامی علاقه‌مندتر است تا کمک اقتصادی.» و می‌افزاید: «ظاهراً شاه تحت فشار روانی قرار دارد که او را وادار می‌کند نیروهای مسلح را در سطحی برتر و بالاتر از آن چیزی قرار دهد که برای امنیت داخلی یا پرستیژ یا کمک معقول به امنیت دسته‌جمعی منطقه ضرورت دارد.» ۱۴

۱۴) تلگرام سفیر امریکا به واشینگتن، ۷ نوامبر ۱۹۵۷:
State Department, 611. 88711-757.

۱۵) تلگرام دالس به سفارت امریکا، ۲۵ ژانویه ۱۹۵۸:
State Department, No. 15269.

** نیکیتا خروشچف در ۱۹۵۹ به سفیر ایران در مسکو اظهار داشت «یک

دالس گفت که به نظر او «رفتار شاه در بعضی موارد در مرز تاکتیکهای باجگیری قرار داشت. ۱۶۰ آیزنهاور و دالس هر دو معتقد بودند که چون ارتش ایران هیچگاه قادر نیست در برابر حمله شوروی مقاومت کند، بنابراین شاه نباید ارتش نیرومند تأسیس کند، بلکه باید به تضمینهای امریکا متکی باشد. زیرا هرگاه چنین تجاوزی صورت بگیرد، طبیعاً به جنگی دامنه‌دار منجر خواهد شد و در هر حال امریکا را درگیر خواهد کرد.

در اواخر دهه ۵۰ واشینگتن موافقت کرد که در کمک به توسعه نیروهای مسلح ایران تسریع کند ولی هنوز کمک نظامی امریکا کمتر از انتظارات شاه بود. وی در خاطر ازش شکایت کرد که امریکا در سالهای ۵۰ دو برابر ایران به یوگسلاوی، سه برابر به ترکیه و چهار برابر به تایوان کمک کرده است.



در مارس ۱۹۵۸ شاه و ثریا پس از هفت سال زناشویی از یکدیگر جدا شدند. علت جدایی نیز این بود که ثریا نتوانسته بود ولیمپدی به دنیا بیاورد. آندو از پزشکان متخصص درخواست راهنمایی کرده بودند. در یک مورد ثریا یک پزشک متخصص بیماریهای زنان را که می‌گفت از جانب کیم روزولت اعزام شده است، به حضور پذیرفت، ولی کوششهای آنها نتیجه‌ای نداشت. مسئله جانشینی فوریت پیدا کرده بود، زیرا در ۱۹۵۴ علیرضا تنها برادر تنی شاه در یک سانحه

ایران بیطرف قادر است ده برابر بیشتر کمک از امریکا و در عین حال کمک از شوروی دریافت کند. و نیز هشدار داد که وابستگی ایران به واشینگتن ممکن است اتحاد شوروی را وادار سازد که عهدنامه ۱۹۲۱ را عنوان کند که به شوروی اجازه داده است نیروهای خود را علیه پایگاههای خارجی وارد ایران کند. این تهدید موجب وحشت تهران گردید. ۱۷

(۱۶) تلگرام دالس به سفارت امریکا، ۱۶ ژانویه ۱۹۸۵.

17) Rubin, *Paved with Good Intentions*, pp. 101-102.

هوانی کشته شده بود. شایع بود مادرشان که هنوز نفوذ زیادی در دربار داشت براین باور بوده که علیرضا قوی‌تر از شاه‌است و می‌بایست جانشین محمدرضا بشود. یکی از گزارشهای سازمان سیا ادعا می‌کرد که او نسبت به پسر ارشدش احساس تحقیر داشته و معتقد بوده که او لیاقت جانشینی پدرش را ندارد و مشغول دسیسه بوده که علیرضا را بر تخت بنشانند. پس از مرگ علیرضا ملکه مادر اصرار داشت که شاه باید يك پسر و ولیعهد داشته باشد.

شاه خبر طلاق را در رادیو اعلام کرد که از بسیاری جهات خاطره نطق ادوارد هشتم خطاب به ملت انگلیس را زنده می‌کرد که ضمن آن اعلام داشته بود قصد دارد با خانم سیمپسون ازدواج کند. ادوارد گفته بود نمی‌تواند بدون وجود زنی که دوست دارد به سلطنت ادامه دهد. شاه اظهار نمود که ثریا را دوست دارد ولی مصالح مملکت ایجاب می‌کند که ولیعهدی داشته باشد و بنابراین عشق خود را فدا می‌سازد. ۱۸.

پس از طلاق، ثریا با مقرری خوبی به اروپا اعزام شد و طبق گفته فراموش‌نشده‌نی خانم لسلی یلانک، «شمع محافل و مجالس عیاشی بین‌المللی گردید.» گفته می‌شد شاه هنوز بشدت به او علاقه‌مند است. شاه یکبار دیگر الواطیهایش را از سر گرفت. بعدها سیا در یکی از گزارشهایش درباره شاه متذکر شد که سلیقه او جنبه جهانی دارد: او همه نژادها را دوست داشت. ثریا در خاطراتش نوشت: «نژاد اروپایی بیشتر مورد علاقه‌اش بود.» و به همین جهت درصدد برآمد با یکی از هجانه‌ها ازدواج کند. يك دختر اروپایی که گفته می‌شد بیش از همه مورد توجه شاه قرار گرفته شاهزاده خانم ماریا گابریلا دو ساووا بود، ولی پدرش اومبرتوی دوم پادشاه سابق ایتالیا اصرار داشت که ازدواج آندو طبق مراسم کاتولیکی در کلیسا انجام بگیرد. این کار برای شاه غیرممکن بود. (خانواده گابریلا روابط نزدیک خود را با شاه حفظ کرد؛ برادرش ویتوریو امانوئل نمایندگی شرکت هلیکوپتر-سازی بل و چند شرکت دیگر را در ایام شکوفایی بازار نفت برعهده

داشت.) در ۱۹۵۹ شاه برای سومین بار ازدواج کرد و این بار همسر او فرح دیبا دختر ایرانی بیست و یک ساله و دانشجوی معماری بود.

جان‌کندی در مورد شاه مرددتر از آیزنهاور بود. هنگامی که کنده در ژانویه ۱۹۶۱ رئیس‌جمهوری امریکا شد، اوضاع ایران دلگرم‌کننده نبود. شاه نیروهای مسلح خود را تقویت کرده و دست‌اندرکار ایجاد پلیس مخفی در سراسر کشور بود. اما تقریباً هیچ کاری برای رفع نیازهای گوناگون و مبرم مردم انجام نداده بود.

او پیش از پیش مانند یک فرمانروای خودکامه رفتار می‌کرد. حکومت نظامی که از زمان مصدق به ارث مانده بود تنها در ۱۹۵۶ لغو شد. جبهه ملی که بیشتر مخالفان را دربر می‌گرفت، قادر نبود در داخل کشور فعالیت کند و لسی در خارج مجدداً تشکیل شد. حزب کمونیست توده نیز به تجدید تشکیلات در خارج از کشور بویژه در اروپای شرقی پرداخت. سالهای دهه ۱۹۶۰ با تظاهرات دانشجویان و معلمان برضد شاه آغاز شد. در شهر مذهبی قم اغتشاشاتی بروز کرد و در میان بسیاری از عشایر نارضایتی مشاهده شد. طبقه کشاورز هنوز عملاً هیچ‌گونه حقی نداشت. پس از آنکه شاه علناً به روابط ایران با اسرائیل صحنه گذاشت، ناصر مناسبات سیاسی خود را با ایران قطع کرد و به تبلیغات علیه شاه افزود. سوریه و عراق و سایر کشورهای عربی از «جنبش آزادی‌بخش» استان نفت‌خیز خوزستان پشتیبانی کردند و عراق به تهدید کویت پرداخت. اعراب شروع به نامیدن خلیج فارس به خلیج عربی و خوزستان به عربستان کردند، و این نام قدیمی استان مزبور در زمان شاهان قاجار بود. ۱۹.

هنگامی که پرزیدنت کنده در ۱۹۶۱ با نیکیتا خروشچف در وین ملاقات کرد، رهبر شوروی به مسخره‌کردن شاه پرداخت. او گفت شاه ادعا می‌کند که قدرتش از خدا ناشی شده است اما همه می‌دانند که پدرش تخت و تاج را ربوده است. و پدرش خدا نبود بلکه یک گروهیان قزاق بود. خروشچف هشدار داد که ایران دستخوش تحولات

سیاسی خواهد شد و مثل يك میب گنبدیده در دامان شوروی خواهد افتاد. بدون تردید همه مسکو را سرزنش خواهند کرد و حال آنکه هیچ مسئولیتی در این خصوص ندارد.^{۲۰}

کندی احساس خطر کرد. همینکه از وین برگشت دستور داد وزارت خارجه آمریکا گزارشی درباره ایران برایش تهیه کند. این گزارش با ارزیابی خروشچف تطبیق می‌کرد و چنین نتیجه می‌گرفت که «تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی به هر نحوی از انحاء در این کشور اجتناب‌ناپذیر است» و پیش‌بینی می‌کرد که چنین تحولاتی احتمالاً جنبه انقلابی خواهد داشت.^{۲۱} از آن هنگام به بعد سیاست کندی درباره ایران بدون هیچ شرم و حیائی مداخله‌جویانه شد. شاه از این امر متفیر شد و بعدها نوشت که در زمان ریاست جمهوری کندی «توطئه‌های گسترده‌ای از جانب آمریکا علیه کشورش وجود داشت.»^{۲۲} کندی شاه را تشویق کرد که اصلاحات را شروع کند و وقتی شاه علی‌امینی سفیر سابق ایران در واشینگتن را به نخست‌وزیری منصوب کرد خوشحال شد. امینی از یکی از بزرگترین خانواده‌های ملاک ایران بود و این امتیاز را داشت که هم در کابینه مصدق (که با او به هم زد) و هم در کابینه زاهدی خدمت کرده بود. اما در زمان زاهدی به عنوان وزیر دارایی و بخاطر مذاکره درباره قرارداد با شرکتهای نفتی بین‌المللی مشهور شده بود. بدین جهت شاه او را به سفارت واشینگتن تبعید کرده بود. امینی به این نتیجه رسید که شاه یا باید زمینهایش را تقسیم کند یا با انقلاب — و شاید نیستی — روبرو شود. این نظریه کندی را تحت‌تأثیر قرار داد.^{۲۳}

هرچند شاه امینی را به نخست‌وزیری منصوب کرد، ولی از دخالتهای آمریکا بیزار بود و از افزایش نفوذ امینی نیز می‌ترسید و این فکر در او ایجاد شد که اصلاحاتی که نخست‌وزیرش پیشنهاد می‌کند

20) Ibid., p. 107.

21) National Intelligence Estimate, June 5, 1961, Secret: The Prospect of a Neutral Iran.

22) M.R. Pahlavi, *Answer to History*, p. 146.

23) Ibid., pp. 22-23.

دامنه بسیار وسیعی دارد. حکومت کندی خوشش نیامد. یکی از تلگرامهای وزارت خارجه به سفیر امریکا در تهران دستور می‌دهد که به شاه خاطر نشان کند که اصلاحات ضروری است، «زیرا بطور کلی همه متفقند در این که بدون انجام بعضی اصلاحات، همانطور که خروشچف پیش‌بینی کرده است احتمالاً ایران مثل يك سیب گندیده در دامان شورویها خواهد افتاد.» ۲۴

واشینگتن درباره اینکه با شاه چه معاملهای بکند مطمئن نبود. در ۱۹۶۱ گزارش گروه کار دفتر ریاست‌جمهوری مأمور مطالعه درباره ایران ذکر می‌کرد که «شاه شخصیت بسیار پیچیده‌ای است. گاهی باهوش و بااراده ولی بیشتر اوقات دمدمی‌مزاج و سردرگم و نامصمم. او همیشه دچار این نگرانی است که مبادا ایالات متحد به هر دلیلی او را رها کند و بخصوص درباره نظر دستگاه اجرایی جدید امریکا نسبت به خودش ناراحت است.» ۲۵

شاه در آوریل ۱۹۶۲ به واشینگتن رفت. او به کندی اظهار داشت که بسیاری از افسران از اینکه کشورهای دیگر کمک نظامی بیشتری از امریکا دریافت می‌کنند ناراحت‌اند. کندی پاسخ داد که ایالات متحد احساس می‌کند که مسئله اساسی ایران داخلی است و در نتیجه اصلاحات جدید دارد رو به بهبود می‌رود. او به حماسه‌سرایی درباره فرانکلین روزولت پرداخت و گفت: «هنوز در نقیاطی از قبیل ویرجینیای غربی به او تقریباً مثل خدا می‌نگرند زیرا با اینکه شخصی ثروتمند بود به مردم عادی خدمت کرد.» شاه با این سخنان موافقت کرد و گفت هدف بزرگ او نیز همین است. اما تکرار کرد که بیش از هر چیز نیاز به يك «ارتش وفادار درجه يك با سطح زندگی خوب دارد.» ایران با چنین ارتشی خواهد توانست در برابر فشارهای کمونیستها مقاومت کند و کشور را مبدل به ویتروینی بسازد که از طریق آن سایر ملتها مشاهده کنند همکاری با غرب امکان‌پذیر است و از این راه می‌توان پشتیبانی بیشتر و مؤثرتری از آنچه

۲۴) تلگرام وزارت خارجه امریکا، ۲۲ اکتبر ۱۹۶۱، شماره ۱۳۸۲۲.

۲۵) گزارش ۵ ژوئن ۱۹۶۱.

کشورهایی نظیر مصر دریافت می‌کنند، اخذ کرد.» (مصر در دوران ناصر بتوسط اتحاد شوروی مسلح و حمایت می‌شد.)
 کندی از این نظریه «ویترین» احساس خطر کرد چون آن را مطابق با واقعیات نمی‌دانست. ۲۶ سپس شاه گفت: «من ذاتاً دیکتاتور نیستم ولی اگر ایران می‌خواهد موفق شود باید تا مدتی حکومتش محکم عمل کند؛ و افزود که یقین دارد «ایالات متحد اصرار نخواهد ورزید که ایران هر کاری را مطابق قانون انجام دهد.»

در آن هنگام این طرز فکر در واشینگتن خریدار نداشت. وزارت دادگستری امریکا که رابرت کندی در رأس آن قرار داشت با تقاضای ایران مبنی بر استرداد دانشجویان ایرانی به اتهام «کمونیستی» مقاومت می‌کرد. * جان کندی پاسخ داد: «همیشه در کشورهای مختلف عواملی وجود دارد که باید به حساب آورد. ما از اینکه شاه ستون نگهدارنده ایران است اطلاع داریم.» ولی در عین حال کندی از امینی اصلاح‌گر ستایش کرد. ۲۷

شاه به ایران بازگشت و سه ماه بعد امینی را از نخست‌وزیری برکنار کرد. پس از تجربه‌ای که با مصدق داشت حاضر نبود اجازه دهد یک ایرانی دیگر در داخله ایران یا در واشینگتن طرفدارانی پیدا کند. افزون بر آن شاه معتقد بود که اصلاحات امینی من حیث المجموع

(۲۶) صورت جلسه مذاکرات، ۱۳ آوریل ۱۹۶۲.

* در یک مورد سفیر ایران در واشینگتن از دین راسک وزیر خارجه امریکا درخواست کرد که بیست تن از این «کمونیستها» را به ایران پس بفرستد. راسک موضوع را به رابرت کندی اطلاع داد و وی از ویلیام داگلاس قاضی دیوانعالی کشور که ایران را بخوبی می‌شناخت نظر مشورتی خواست. داگلاس گفت: «این بدان معناست که شاه دارد لیستهایی برای جوخه اعدام آماده می‌کند. دانشجویان نباید به کشورشان برگردانده شوند مگر اینکه «اف بی آی» بتواند قطعاً ثابت کند که آنها واقعا کمونیست هستند.» چند هفته بعد رابرت کندی به داگلاس تلفن زد که بگوید: «گزارش «اف بی آی» رسید و هیچ‌یک از این بچه‌ها کمونیست نیستند. بنابراین به راسک گفتم خودش برود آنها را شکار کند.»

27) Arthur M. Schlesinger Jr., *Robert Kennedy and His Time* (Boston: Houghton Mifflin, 1978) pp. 435-36.

پیش از اندازه تند و افراطی است.

بدین‌سان امینی همانند بسیاری از سیاستمداران برجسته، از اوائل دهه ۶۰ از هرگونه سمت بامسئولیتی در ایران برکنار شد. شاه فکر اصلاحات را متعلق به خودش می‌دانست و آنچه را به «انقلاب سفید» مشهور شد آغاز کرد، چون به این معنی بود که بدون خونریزی است. در واقع برنامه اصلاحات شاه بمراتب کمتر از آنچه امینی در نظر داشت «انقلابی» بود. ۲۸

•••

انقلاب سفید شامل شش زمینه عمده و اساسی بود: ملی‌کردن جنگلها، فروش بعضی از کارخانه‌های دولتی بمنظور تأمین پول برای توسعه کشاورزی، مشارکت کارگران در سود سهام کارخانه‌ها، تجدید نظر در قوانین انتخابات (از جمله اعطای حق رأی به زنان)، تأسیس سپاه دانش به منظور باسوادکردن روستائیان. و بالاتر از هر چیز اصلاحات ارضی را پیش‌بینی می‌کرد.

شاه قبلاً بخشی از زمینهایی را که پدرش از ۱۹۲۵ به بعد بزور از مردم گرفته بود به کشاورزان فروخته بود. ولی در اوائل دهه ۶۰ کشاورزی ایران هنوز زیر سلطه املاک وسیعی قرار داشت که متعلق به مالکان ثروتمند و روحانیون مسلمان بود. هردوی آنها در برابر شاه مقاومت کردند و روحانیون در اواخر ۱۹۶۲ اغتشاشاتی در شهر مذهبی قم و آشوبهای جدی‌تری در ژوئن ۱۹۶۳ در تهران را تشویق نمودند. این اغتشاشات با قوه قهریه سرکوب شد.

تا چند سال بعد انقلاب سفید به موفقیت‌هایی نایل گردید. پاره‌ای از املاک بین روستاییان فاقدزمین تقسیم شد، تعداد باسوادان افزایش یافت، صنعتی‌شدن توسعه پیدا کرد، زنان حقوقی بیش‌از گذشته یافتند، مراقبت‌های بهداشتی در بسیاری از نقاط کشور پیشرفت نمود. دست‌آوردها قابل‌ملاحظه بود. اقتصاد رشد کرد. اما از آنجایی‌که هر گروه مخالف و انتقادکننده‌ای سرکوب شده بود، قضاوت صحیح درباره اینکه اقدامات مزبور تا چه اندازه برای رژیم شاه در خارج

28) Rubin, *Paved with Good Intentions*, p. 106.

M.R. Pahlavi, *Answer to History*, p. 23.

از طبقه متوسط جدید و رو به رشد که بیش از همه از آن منتفع می‌شد محبوبیت کسب کرده بود، دشوار بود.

در نتیجه این اصلاحات، شاه در نیمه دوم دهه ۶۰ تصویر بسیار خوبی در جهان غرب بدست آورد. او بعنوان يك ديكتاتور روشنفکر که در برابر مرتجعین جزم‌گرا سیاست لیبرالی را دنبال می‌کند، تلقی می‌شد. روزنامه نیویورک تایمز نوشت: «شاه در انقلاب سفید خودش را در برابر محافظه‌کاران و سنت‌گرایان با کارگران و کشاورزان در يك صف قرار داده‌است.» طراحان سیاست در واشینگتن و لندن گاهگاهی در محافل خصوصی درباره مقاصد شاه و قابل‌دوام‌بودن سیاستهای اقتصادی او، فساد رو به‌افزایش‌دربار و اشتباه‌های سیری‌ناپذیر او در دریافت اسلحه، و حتی شخصیت او اظهار شک و تردید می‌کردند.*

ولی چنین شک و تردیدهایی بندرت روی کاغذ می‌آمد. مهمتر از هر چیز این واقعیت بود که شاه در يك منطقه بسیار حیاتی و پرآشوب جهان، متحد مهم غرب (و اسرائیل) بشمار می‌رفت. بخصوص پس از پیروزی خطیر اسرائیل بر همسایگان عرب خود در جنگ شش روزه ۱۹۶۷.

برای سیاست مصر و ناصر شکستی خفت‌بارتر از این ممکن نبود. به‌دنبال این واقعه شاه به آبا ابان وزیر خارجه اسرائیل گفت که از شنیدن خبر شکست و تحقیر ناصر از فرط خوشحالی به هوا جسته و

* من‌باب مثال هنگامی که شاه در ژوئن ۱۹۶۴ از واشینگتن دیدن کرد، سفیر آمریکا تلگراف زد که او دیگر مانند دیدارش در ۱۹۶۲ «دلنگ و متزلزل» نیست. در واقع شاه از این گمان که اصلاحاتش دارد اجرا می‌شود «سبک‌روح» شده بود. تلگرام مزبور می‌افزود: «ولی او از تحولات اخیر جهان عرب بشدت نگران است. او هنوز اطمینان مجدد می‌خواهد که ما با او هستیم و او را ستایش می‌کنیم و ناراحتیهای جاری او را درک می‌کنیم.» نگرانی عمده او طبق معمول بدست آوردن جنگ‌افزارهای بیشتر بود. سفیر نوشت: «در بحثهای مکرر و گسترده‌ای که طی هفته‌های اخیر با او داشتیم، سعی کردیم خواسته‌های سطحی که هم از نقطه‌نظر نظامی و هم از نقطه‌نظر اقتصادی معقول باشد بیم و اکنون چنین بنظر می‌رسد که تا حدودی در این کار موفق

به میمنت فتح اسرائیل سکه‌های طلا بین دوستانش تقسیم کرده است. ۲۹. سه سال بعد که ناصر درگذشت، انور سادات به همسرش جهان گفت: «او در سپتامبر ۱۹۷۰ نمرود بلکه در صبح ۵ ژوئن ۱۹۶۷ از دنیا رفت. ۳۰»

اکنون در ژانویه ۱۹۷۹ که شاه برای دومین بار از تهران می‌گریخت، قصد داشت پس از گذراندن چند روزی در مصر به امریکا پرواز کند. در این سفر شاه و سادات به اتفاق یکدیگر در مسجد نصر نماز خواندند و سپس با قایق در جزایر نیل به گردش پرداختند. عکسی از شاه در معبد ویرانه فیله او را با کت بلیزر و کراوات نشان می‌دهد که عینک تیره به چشم زده و بسیار لاغر بنظر می‌رسد و یک راهنما دارد یا شور و حرارت همه چیز را برایش توضیح می‌دهد.

درست چند ساعت قبل از وقتی که قرار بود شاه به امریکا پرواز کند، قاصدی از یک شاه دیگر وارد اسوان شد. او سفیر مراکش در مصر بود که از قاهره پرواز کرده بود تا دعوتی از جانب اعلیحضرت ملک حسن دوم متحد دیرینه شاه به او تسلیم نماید. حسن نیز مانند سادات مقادیر هنگفتی پول از شاه دریافت کرده بود. خانم سادات می‌گوید پادشاه مغرب نیز احساس کرد که او نیز باید حرکت بزرگوارانه‌ای نسبت به برادرش شاه سرنگون شده بنماید. آیا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی التفات می‌فرمایند که سر راهشان به ایالات متحد امریکا توقیفی در مراکش بنمایند؟ پاسخ مثبت بود. ۳۱. در واشینگتن، پرزیدنت کارتر از اینکه ورود شاه به امریکا باز هم به تأخیر می‌افتاد غرق در شادمانی بود. او حساب می‌کرد که برای شاپور بختیار نخست‌وزیر جدید ایران بهتر است که شاه در یک کشور مسلمان باقی بماند و گمان می‌کرد احتمال دارد نفوذ ملک حسن «آیت‌الله خمینی را تحت کنترل درآورد. ۳۲»

29) Seger, *Triangle*.

30) Sadat, *A Woman of Egypt*, p. 249.

۳۱) مصاحبه نگارنده با خانم سادات، ۲۷ ژانویه ۱۹۸۰.

32) Jimmy Carter, *Keeping Faith* (London: Collins, 1982), pp. 447-48.

دیری نگذشت که جیمی کارتر و بسیاری از جهانیان دریافتند که هیچ چیز نمی‌تواند «آیت‌الله را تحت کنترل درآورده». کارتر در دفتر خاطراتش در ۲۰ ژانویه جمله‌ای را افزود که برای شخصی که اخیراً شاه را ستایش کرده بود عجیب است: «هقیده دارم که اگر بوی گند شاه در کشور ما به مشام برسد، نه برای ما خوب است و نه برای خود او.»^{۳۳} دشمنان شاه این حرکت را به شیوه‌ای دیگر تعبیر کردند. این واقعیت که او به جای اینکه طبق اعلام قبلی مستقیماً به امریکا برود، در منطقه درنگ کرده بود - ابتدا در مصر و اکنون در مراکش - طبعاً بدگمانی‌هایی را برانگیخت مبنی بر این که امیدوار به نوعی تکرار وقایع ۱۹۵۳ می‌باشد. هیچ‌کس بدرستی نمی‌دانست.

در ۲۲ ژانویه، یعنی شش روز پس از آنکه تهران را ترک کردند، شاه و ملکه فرح و همراهان از جمله جعفر بهبهانیان به سبکی که سادات میل داشت برایشان ترتیب بدهد، به مراکش عزیمت نمودند. سرپازان در مسیرشان قالی قرمز گسترده‌ای را پهن کردند. هنوز مشغول صاف کردن آن بودند که موبیل رسمی وارد فرودگاه شد. گارد احترام مرکباز پیش از صد سرپاز به حالت خبردار ایستاده بود تا شاه از آن بازدید کند. همانند هنگام ورود توپها به عنوان ادای احترام شلیک کردند. همه حضار با هیجان به خداحافظی پرداختند. سادات از شاه خواهش کرد که هر وقت بخواهد به مصر بازگردد. شاه و ملکه سوار هواپیما شدند و درها بسته شد. شاه به قسمت جلو رفت تا در کابین خلبان در کنار سرهنگ معزی بنشیند.

در حالی که سادات و در حدود سی تن از مقامات مصری به عنوان خداحافظی دست تکان می‌دادند، مراسم تشریفاتی قدری برهم خورد. زیرا شاه هواپیمای ۷۰۷ را کمی زودتر برآورد و بخار قوی موتورها به سر و روی میزبانانش خورد. سادات و همسرش خم شدند و سرهایشان را در دست گرفتند. در همین حال قالی قرمز و تیرهایی که طنابهای سرخ و آبی جایگاه را نگه می‌داشتند، در اطرافشان به هوا رفت.^{۳۴}

33) Ibid.

34) دیلی تلگراف، لندن، ۳۰ ژانویه ۱۹۷۹.

فصل پنجم

ملکه

جالبترین شخصیت هنگام پرواز از مصر، نه شاه بلکه سومین همسرش فرح دیبا بود. یکی از گزارشهای سیا در اواسط دهه ۷۰ می‌گوید:

خانواده شاه موجب دردسرهایی برای او در دوران سلطنتش شده‌است. زمانی دربار مرکز هرزگی و شرارت و فساد و رقابت‌های مبتذل بود. اکنون تصویر آن تا حدودی بهتر شده و مردم کمتر درباره آن شایعه می‌سازند. ولی تصویر قدیمی در مغز مردم باقی مانده است و پاره‌ای از اعمال سابق همچنان با احتیاط بیشتر - ادامه دارد.^۱

بعضی از درباریان باهوش بودند و برخی فرصت تربیت‌کردن خود

1) Ernest R. Oney, *Elites and the Distribution of Power in Iran*, CIA Secret pr. 10017, February 1976.

(در اسناد لانه جاسوسی منتشر شده است. - م.)